

سفرنامه ویلیام مورکرافت در سال 1824 م

پشاور، کابل، کندز و بخارا

جلال آباد

بتاریخ سوم جون فرمان داده شد که مارش شبانه صورت گرفته و ما مطابق آن ساعت 10 شب حرکت کردیم. ما به فاصله معینی در بالای یک جلگه خشک ریگی حرکت کرده و بعداً به زمین شکسته ای رسیدیم که در جوار آن محوطه دیوار شده ای بنام سرخ دیوار قرار داشت: این محل بخاطر منشای باد سموم آن بدنام بوده و پاتوق چپاولگران شنواری و وزیری میباشد. ما از اینجا پائین شده و باز هم به کنار رودخانه رسیدیم که قبلاً یک مقدار قابل توجهی از آن فاصله گرفته بودیم. در نزدیکی آن محل اتصال دریای کنر قرار داشته و توسط مکارتنی بنام کامه یاد شده است: مقدار آن بسیار بزرگ نبوده و احتمالاً از برف های هیمالیا سرچشمه میگیرد. در اینجا چندین روستا در ساحل چپ آن بنام بهسود و غیره وجود داشته و مردمانی در آن سکونت داشتند که ادعا میکردند از نسل عرب ها میباشند. ما از بازار جلال آباد گذشتیم؛ چنین معلوم میشد که نسبت به تعداد زیاد بازار های روستاهای هندوستان ذخیره آن خراب تر است، و به فاصله یکهزار قدم از دریا خیمه زدیم.

ما بتاریخ 5 در جلال آباد ماندیم. در جریان شب قبل و قسمت زیاد روز باران باریده و درانی ها که خیمه های خود را نزدیک دریا برافراشته بودند، مجبور شدند که آنها را از مسیر آب برچینند. آنها بهنگام شام به بالاباغ مارش نمودند، اما برای ما ناوقت بود که آنها را دنبال کنیم. گفته میشود که جلال آباد نام خود را از امپراتور اکبر گرفته که جلال الدین نام داشته و محل دارای اهمیت زیادی برای او منحیت مرکز یک ولایت بوده است. حتی در زمان های آخر عواید آن 652 هزار روپیه بوده است. این مقدار از محلات زیر بدست آمده که آن نشان دهنده وسعت این ولایت میباشد:

بخش شمالی		بخش جنوبی	
3000 روپیه	لعلپور	2000 روپیه	داکه و گیردی
8000	گوشته و خازی	10000	هزارنو
60000	کامه	10000	بیشبولک
100000	کنردارای 6 وادی بزرگ	40000	کوت
30000	شیویکیکتیک	50000	حصارک
15000	عربی و زاخیت	30000	چپریار
150000	لمغان	60000	خوگیانی
15000	بالاباغ	3000	گندمک
60000	سرخرود	2000	اشپان
		000	چاکر
		8000	حصارک نورخان
-----		-----	
431000		218000	

این شهر بطور مناسبی برای تجارت قرار دارد، طوریکه در پهلوی قرار داشتن در بزرگراه پشاور و کابل، راه های دیگری از آن بطرف دربند، کشمیر، غزنی، بامیان و از طریق لمغان به بدخشان و کاشکار میرود. در حال حاضر یگانه کالای صادراتی آن میوه (عمدتا انار) و چارتراش از جنگلات کاج کمر به پشاور است. گفته میشود که تعداد مجموعی خانه ها در حال حاضر بیش از 300 خانه نبوده و نمای آنها نسبت به هر محل دیگری که در افغانستان عبور کردیم، مخروبه تر است. این ناحیه حدود 50 کاس طول و حدود 30 کاس پهنا داشته {یک کاس حدود 2 میل است} و در حال حاضر تحت اداره محمد زمان خان پسر عسل خان، برادر بزرگ فتح خان و پسرکاکای حبیب الله قرار دارد. حبیب الله کوشش زیاد کرد تا آنرا در مالکیت برادر خود، اکرم خان قرار دهد. حالت زار و پریشان حکومت عنوان ثابت شکایت با ملاها و سایر بومیان قابل احترامی بود که به ملاقات ما می آمدند.

چارباغ

ما مارش خود را بتاريخ 6 از سر گرفتیم، دریا بطرف راست بوده، مقابل آن یک سلسله کوه های پست به فاصله 12 یا 15 صد قدم قرار داشته و پس از آن قله های هندوکوش دیده میشدند: بطرف چپ یک جلگه ریگی قرار داشت که توسط کوه های سفید کوه احاطه شده و فاصله آن حدود 12 میل میباشد. در اینجا دریای سرخورد به آن پیوسته، از طریق بالاباغ گذشته و بعدا بیشتر بطرف شمال دور نموده و دربین کوه ها ناپدید میشود. بالاتر از نقطه اتصال از باغ چارباغ گذشتیم، یک محوطه مربع حدود 200 یارد و دارای یک یا دو تعمیر کوچک: دیوار های آن در چندین محل فرو ریخته و به یک محل کاملا متروک تبدیل شده است. گفته میشود که این باغ توسط بابر اعمار شده و بعدا توسط زمان شاه ترمیم گردیده است.

سلطانپور

سرک بامتداد یک قطعه زمین مزروعی ادامه یافته که دارای درخت های توت، زردالو، سیب و آلو بود. ما در بین دو روستا خیمه زدیم که بنام های سلطانپور بود: یکی بنام سلطانپور پائین و دیگری بنام بالا یا سلطانپور سفلا و علیا تشخیص میشدند. در روستای اولی خانه ها بصورت عام در بین باغ های زردالو، توت، بهی و آلو خاص بنام گردآلو قرار داشت: اما این آلو هنوز سبز بوده و خصوصیت آن نمیتوانست تشخیص شود. در سلطانپور علیا ملک و مردم عمده آن تاجیک ها بودند که ادعا میکردند اولاده پارسیانی اند که قبل از زمان محمود غزنوی به اینجا آمده و مسکون شده اند. آنها به ملاقات من آمده و تحافی از قبیل نیشکر، خربوزه، زردالو و بادرنگ آوردند.

در مارش امروزی با فرقه های غلجی های آواره ملاقات کردیم: خیمه های آنها چیزی بیشتر از پتو های سیاه نازک نبود که در بالای پایه های به ارتفاع حدود 4 فت افراشته بودند؛ در داخل خیمه ها یک تعداد پتو ها، خریطه ها و بسته های زین و نمدها، ریسمان ها و تارها برای بسته بندی بارهای شان وجود داشت: مردان و زنان با چهره های قویا خشن مشخص میشدند.

بالاباغ

بتاریخ 7 به باغ بالاباغ پیشروی کردیم، جائیکه تمام نیروهای درانی تعیین موقعیت کرد. ما در بیرون آن خیمه زده و بهنگام پائین نمودن بار خود شاهد نمونه فعالیت دزدان در پهلوی خود بودیم: با آنها با استفاده از گجی تخلیه بارها و ورود تعداد زیاد تماشاچیان از قرارگاه افغان ها، فرصت یافتند یک تفنگچه را از پوش یکی از مردان ما که کنار گذاشته بود (حتی هنگام نگهداری اسب خود)، یک شمشیر و کمر بند یکی از سپاهی ها را بر بایند. درانیان نیز کمی پیشتر چند بسته سلاح را به همین ترتیب از دست داده بودند.

اشخاص عمده ای که در بالاباغ تعیین شدند، در پهلوی بخش ما و محمد زمان خان عبارت بودند از شکورخان و مهردل خان برادران دوست محمد، و ولی میرخان نماینده حبیب الله. اینها یک نوع شورا برای حل منازعه خانوادگی را تشکیل داده و چند روز را به مناقشه و بحث گذرانیدند. از آنجائیکه ما بخشی از سفربری پشاور بودیم، ناگزیر بودیم منتظر نتیجه گفتگوها باشیم. در آخر فیصله شد که سلطان محمد خان به کابل برود و ما همراه ایشان بتاریخ 14 جون مارش کردیم.

استوپه های امراخیل

هنگامیکه نزدیک سلطانپور خیمه داشتیم، شنیدیم که در پای سلسله هندوکش در ناحیه امراخیل یکتعداد برج های وجود دارد که مطابق توصیفات داده شده دارای عین خصوصیتی است که ما در منطقه خبیر دیده ایم، لذا تصمیم گرفتیم که بهنگام توقف در بالاباغ دیداری از آنها داشته باشیم. مسیر ما در بین سلطانپور و سرخاب و مقابل سرخاب قرار داشت که ما از آن گذشتیم. جریان آب آنقدر عمیق و سریع بود که عبور با پا از آن ناممکن بوده و رنگ آب بعلت مقدار گل سرخ شسته شده با آن کاملاً سرخ بود. لذا بعداً با سواری از بالای یکتعداد مزارع مربوط به دهکده های دیواردار و از بالای یک توته زمین گلی شکسته شده توسط مسیرهای آب، به میلان ریگی باریکی رسیدیم که بفاصله چند صد یارد بطرف چپ قاعده کوه های محدود کننده این جانب وادی وصل میشد. در اینجا یک برج یافتیم، اما با دیدن آن بسیار مایوس شدیم. این با ساختاری که قبلاً دیده بودیم کاملاً فرق داشته و با وجودیکه باستانی بود، بسیار نامکمل بوده و قسمت اعظم بیرون آن از توته سنگ های غیرمنظم تشکیل شده که بدون سمت روی هم گذاشته شده بودند.

ما وقت زیادی را مصرف بررسی آن نکردیم، چون 9 دانه دیگر قابل دید بوده و یکی از آنها که بطرف غرب قرار داشت، نسبت به دیگران بزرگتر معلوم میشد. لذا ما بطرف آن رفته و دریافتیم که در بالای یک برجستگی سنگی در قاعده کوه ها و مقابل منبع دریای کابل و نزدیک به یک خط با باغ چارباغ قرار دارد. این ساختمان دارای عین سبک و شکل دیگران است، اما بزرگتر و کاملتر است. این از یک چوکات مربعی صعود کرده، حدود 76 فوت در هر جانب، تزئین شده با پلستر، قاعده های ساده، اما کاملاً بزرگتر: این یک قبر یا گور بوده و میتوان تصور کرد که مرکز آن ارایه کننده یک جمجمه زمخت دارای دو استخوان ایستاده و پهلو و به پهلو بوده، یا توسط یک بالشتک یا نیمه استوانه که قسمت پائینی آن به دو بخش تقسیم شده است. در هر جانب آن دو برگ بزرگ اشاره دار قرار داشت؛ و تمام آن دو تخته را تقویه میکرد که پائینی آن کوچکتر از بالائی آن بود.

چهره مشخص این تزئینات عبارت از ترکیب توته های سنگ نازک بود که هنرمندانه باهم یکجا ساخته شده بودند. یکتعداد پله ها قبلاً به جانب جنوبی چوکات بالا شده بوده، اما چیزی از

آنها برجا نمانده، بجز از یک توده مخروبه از آنها. تعمیر در مرکز چوکات ایستاده بود که توسط مردم بنام برج نامیده میشد. نیمه پائینی آن توسط جوانب عمودی بالا رفته و توسط یک قاب مزین شده بود، درحالیکه مرکز آن توسط یک قالبگیری نیمه دایروی نشانه شده و فضای بین قالبگیری و قاب توسط یک تسمه تاقچه های سطحی مزین شده، مانند کلکین های جعلی در مینیاتور، کمان شده در بالا و جدا شده توسط دیواره های کوچک. قطر نیمه بالائی تعمیر نسبت به قسمت پائینی آن کمتر بوده و دارای طرح مخروطی است، اما قسمت زیاد بالا فرو افتیده است. مخلوط تخته سنگ های نسواری که عمدتاً از توته های کوارتز یا سنگ های سفید ساخته شده به نمای بیرونی اثرات شطرنجی یا یک تخته شطرنج از دور را میدهد. این با وجودیکه بزرگترین تعمیر در محل است، نسبت به استوپه مانیکیالا کوچک تر بوده، با آنها دارای عین خصوصیات میباشد. تعداد زیاد استوپه های کوچکتر و دارای برج های استوانه با سقف های گنبدی بودند. قسمت زیاد آنها در حالت مخروبه قرار دارند.

سکه های باستانی

ازاینکه طبیعت این ساختمان ها چه بوده، مضمون حدس و گمان هاست. باشندگان روستای امراخیل میگفتند آنها از سنت ها (رویات قدیمی) آموخته اند که زمانی در اینجا شهر عظیمی وجود داشته که تا ماورای دریای کابل وسعت داشته و در امتداد آن بعضی حفاری های را نشان دادند که به گفته آنها شامل محدوده شهر بوده است. نامگذاری معمولی آنها برج های کافر بوده است؛ و تاجیک های که ما را همراهی میکردند، گفتند که رسوم آنها همیشه آنها را متمایز ساخته است. مردم دهکده همچنان گفتند که آنها شنیده اند این استوپه ها توسط یک راجا بنام یودی ساخته شده و وادی توسط هندوانی مسکون بوده که پس از تعقیبات به کوه ها فرار کرده و حالا مردم کافرستان را تشکیل میدهند. همچنان تذکر دادند که غالباً سکه های در مجاورت آنها پیدا میشود، اما مورد چلند نبوده، ارزشی نداشته و توسط یابندگان در دکان های نزدیک با پیسه های معمولی مبادله میشوند. مطابق آن، ما یکتعداد افراد را به روستاهای مجاور و جلال آباد فرستادیم تا تلاش کنند که بعضی از این سکه ها را پیدا کنند.

نماینده ما از جلال آباد دو کپیک روسی را آوردند؛ ما از دهکده ها بین سی تا چهل مدال های کنجکاوای را بدست آوردیم که در یک یا هر دو روی آنها اشکال انسانی وجود داشته و اغلباً در ترکیب آنها فیل یا نرگاو شامل است که نشاندهنده ضرب زدن آنها به فرمان شهزاده ایست که بودائی یا هندو بوده است. تنوع آنها بسیا زیاد بوده و دو یا سه عدد آنها یونانی بنظر رسیده و بخصوص یکی که در یکجانب آن بازوی راست افراشته بود، نشاندهنده یک دستور یا فرمان است (این یاد داشت ها دربرگیرنده سکه های زیادی است که بطور وافر و درعین موقعیت توسط آقای میسن و دکتور هونیگرگر از زمان دیدن مسافر ما پیدا شده است).

در دیگر سکه های کلانتر دریک روی آن شکل یک مرد دریک واسکت بسته با یک کلاه در سر و بیننده بطرف راست خود میباشد، در دست راستش ظاهراً چیزی را در بالای یک توده مینهد که شاید به معنی یک منبر یا قربانگاه بوده و دست چپ او در بالای کمرش قرار دارد. روی دیگر آن نشاندهنده یک شکل کامل یا قسماً برهنه ایستاده در پهلوئی یک نرگاو هندی است. در بالای یکی شکل یک سوار بر فیل است؛ در دیگری شکل نشسته بر بالای یک درخت سدر است. زنگ زدگی و حالت فرسوده سطح آنها اثبات کننده اینستکه سکه ها جدیداً ضرب زده نیستند. اکثریت سکه ها دارای کتیبه میباشدند، اما اکثر آنها غیر مشخص بوده و حرف ها قابل شناخت نبودند. در بعضی قطعات بزرگتر آنها روشن بوده و میتواند توسط اشخاص آشنا با الفبای هند قابل خواندن باشد. در رابطه به تعمیرها اکثر آنها چنین بنظر میرسد که آنها باید هندوئی

و یا یادگار ساتی ها یا بودائی ها و مقبره خاکسترهای لاما ها یا اشخاص دارای درجات بوده باشد. تعمیر آخری به احتمال زیاد نظر به شکل عمومی آن قویا نشان دهنده مانی- پانی متناسب به خاکسترهای راجاهای لاداخ و لاماهاى عمده میباشد.

لمغان {لغمان}

یکروز پیش از حرکت مان توسط شهناز خان ملاقات شدیم، یکی از سران تاجیک های لمغان، یک ناحیه در پشت اولین برآمدگی هندوکش. او یکی از ذکی ترین مردانی بود که ما در این قسمت آسیا ملاقات کردیم. با گفتگو در مورد استوپه ها او گفت که با پائین شدن در دو دانه آنها یک نوع کوزه یا خمره سفالی یافته، و مشابه داش های بوده که نانوایا در پشاور استعمال کرده و آنها پر از خاکستر و توته های استخوان های سوخته بودند. او با جملات بلندی از منطقه خود و سطح بلند زراعت وادی های پائین یاد آوری نمود. او همچنان برای ما توته های کوچک سنگ سرخ یا یاقوت های درشت یافت شده در کوه های خود را نشان داد که نظر به وفرت آنها مردم عادی آنرا برای شکار پرندگان کوچک بکار میبرند. با گفتگو در مورد مردم کافرستان او گفت که هرگز تاریخ این مردم را نشنیده، اما مطابق به گزارشات خود آنها این قوم اولاده آن قبیله عرب قریش اند که با عدم پذیرش رسالت محمد از منطقه خویش تبعید شده و از محلات مختلفی رانده شده اند تا اینکه در این کوه ها پناگاه یافته اند. با آنهم او اعتراف نمود که زبان مردم کافرستان تفاوت کاملی با عربی دارد، به استثنای چند واژه و اینکه آنها هیچ گونه سوادى ندارند. او شک داشت از اینکه آنها دارای دانش نوشتاری باشند. آنها باشنده یک منطقه خالی و عقیم بوده و منطقه آنها متشکل از چند وادی باریک دربین کوه های نوکدار با برفهای دایمی است.

نیمبا

در نیمبا، یک روستای احاطه شده بواسطه یک دیوار گلی، باغ شاهی دیگری وجود دارد که قبلا در این منطقه بحیث عالیترین باغ بوده است. این باغ بشکل مربع بوده، هر جانب آن 350 یارد طول داشته و توسط یک دیوار بلند گلی احاطه شده است. ساحه توسط تقاطع جاده های چنار طرح شده که ارتفاع بعضی از آنها به 80 فتن رسیده و از 10 تا 12 فتن قطر دارد. یک کانال کم عمق خشت و مساله به عرض 11 فتن قبلا یک جریان آب را به قدمگاه عمده انتقال میداده است. خانه های تابستانی و شبو تراها یا پشته های بلند سایه شده توسط سرو و چنار در اطراف باغ پراکنده است. حالا اکثر آنها فرسوده شده و تعداد زیاد درختان زخمی یا قطع شده اند. این باغ مربوط به امپراتور بابر بوده است، اما این محل در زمان حاضر بخاطر شکست و مرگ اکرم خان وزیر شاه شجاع شهرت دارد که به تعقیب گریز شاه شجاع از کابل و از دست دادن تاج صورت گرفت.

گندمک

پس از نیمبا داخل ناحیه گندمک شدیم که بخاطر گندم خود شهرت دارد، و از بالای جویباری نسبتا بزرگی گذشتیم که در بالای آن یک پل دارای دو کمان وجود داشته و در آن کتیبه ثبت شده که در زمان امپراتور شاه جهان ساخته شده است. گفته میشود که برف فقط در غرب این پل میبارد. پس از گذشتن از جویبار داخل ناحیه ایشیان شده و در جوار باغ دیگری خیمه زدیم که بزرگتر از باغ نیمبا بود، اما با عین مشخصات. گندم های همجوار آماده درو بوده و تعداد زیاد خانواده های غلجی در برداشت آن کمک میکردند. آنها بواسطه کار و زحمات ایشان به نرخ

یک دسته از هر بیست دسته پرداخت میشدند. ما مجبور شدیم یک خانواده را از یک نقطه در زیر یک درختی که آنها توقف کرده بودند، بیجا سازیم. آنها فوراً حرکت کرده، بار خویش را در بالای دو الاغ و یک شتر بار نموده و بدون تعارف دو طفل 12 ماهه و 2 ساله را در یک پتو پیچانیده و آنها را در بالای یک بار شتر بستند. اطفال ظاهراً با این وضع عادت نموده اند، چون آنها هیچگونه شکایتی ننموده و کاملاً خاموش بودند.

جگدگ

بتاریخ 16 مارش ما با تقاطع سرخاب از بالای پل ساخته شده توسط علیمردان خان در زمان سلطنت شاه جهان در 1606 م بود که در این اواخر توسط اکرم خان ترمیم شده است. پل حدود 170 یارد طول و 18 فت عرض داشته و دارای یک کمان بود: روی آن هموار بوده و دیواره آن در هر دو جانب پائین بود. دریای که از جانب جنوبغرب میآید، به فاصله حدود 20 میل در یک بستر سنگی با سرعت زیاد جریان مییابد. کمی پائینتر از پل دو لبه یا برآمدگی کوچکی در هر دو جانب دریا وجود داشت که به فاصله حدود 200 یارد اعمار شده و گفته میشود که به مناسبت گرامیداشت تیر رس (تیر پرتاب) احمد شاه افغان موسس سلطنت افغان بوده است. پس از دریا مسیر رو به بالا بوده و خط پائین کوه های پیچی با سفید کوه در کوتل جگدگ را قطع میکند که از قله آن منظره وسیع هر دو سلسله و وادی وسطی آن معلوم میشود. نوک های هر دو سلسله با برف ها پوشیده بوده و تقریباً به ارتفاع مساوی دوام دارند، اما هندوکش بطور اتفاقی دارای قله های رفیع تر مینماید. این وادی دارای زمین های مزروعی کم بوده و با بته ها و درخت های کوتاه بلوط خاردار و بته های دافنه دارای گل های سفید و انواع نباتات الپاینی پوشیده است. درجه حرارت هوا بسیار متفاوت از آنچه بود که ما عادت کرده بودیم و با وجودیکه قابل موافقت بود، متعاقب تغییر فوری باعث تب چندین نفر ما گردید. این وادی مطابق رهنمای غلجی ما برای 9 ماه چراگاه گوسفند ها و بزها است که در جریان سه ماه دیگر چراندن آنها در کوه ها صورت میگیرد. مسیر به دهکده جگدگ پائین میشود که از وفرت قبلی، سنجد نامگذاری شده است، اما حالا یکدانه هم یافت نمیشود. اما عدم موجودیت سنجد با درخت های توت جبران شده است. چون همراهان ما تمام ذخیره قابل تدارک خود را در اینجا تهیه کردند، ما بفاصله دو کاس حرکت کرده و در ساحل یک مسیر آبی خیمه زدیم.

کته لنگ

مارش دیگر ما تقاطع کوتل دیگری بنام کته لنگ بود که پائین روی از آن سریعاً به جویبار باریکاب انجامید. سرک بعد از آن رو ببالا بوده و بعداً به وادی باریک تیزین پائین شدیم که در آن گندم و جودر زرع شده و هنوز سبز بودند. تخمین ارتفاع ما بواسطه جوشانیدن آب، حدود 6 هزار فت را نشان میداد: ما در اینجا توقف کردیم. در جریان شب باد چنان خشن بود که پایه خیمه مرا کنده و پارچه آن بالای بستر افتاد. با بلند کردن دستم جهت دور کردن آن یک شاک (تکان) برقی صورت گرفته و با گذشتن از پنجه هایم بامتداد پارچه، با رگه های از نور دنبال گردید. این پدیده تکرار شد، تا اینکه جریان برق قطع گردید؛ اما باز با کشیدن خیمه به مقابل پایه بستر که آهنی بود، تکرار شد. پس از برآمدن مهتاب مارش خود را از سر گرفتیم.

خورد کابل

وادی به یک دره باریک در بین کوه های مرتفع انجامیده که بیش از 20 تا 30 یارد عرض نداشته و حدود یک میل طول داشت. ما بعلت تدابیر احتیاطی به مقابل غارتگران به تاخیر

مواجهه شده و بهنگام روز به پای هفت کوتل رسیدیم، جائیکه باد سردی بشدت میوزید. از اینجا سرک رو بپائین بوده و با گذشتن از مخروطه های چندین دهکده به روستای بنام خورد کابل رسیدیم. این دهکده عصری در بالای یک جلگه قرار داشته و همچنان بحیث یک ناحیه شناخته میشود. مارش ما دراز بوده و ما خوش بودیم از اینکه در جوار دهکده دیواری بتخاک توقف کردیم که ناظر بر شهر کابل است. سلطان محمد برای ملاقات برادر زاده اش در نزدیک شهر رفت.

در جریان شب بعضی دزدان با استفاده از غفلت نگهبانان داخل چندین خیمه ما شده و وسایل گوناگون آقای تربییک شامل البسه، پتو، تفنگچه و مهمتر از همه، قطب نمای ما را برده بود. زنگ خطر زمانی توسط تربییک نواخته میشود که با گذاشتن دست خود در زیر پستی تفنگچه خود را نمی یابد. دزدان گریخته بودند و وسایل هرگز یافت نشدند، با وجودیکه من بخشش زیادی را برای دریافت آن اعلام کردم.

کابل

ما بتاريخ 20 جون از بتخاک بطرف پایتخت حرکت کردیم، به امتداد یک جاده باریک و بد ساخت در بالای یک جلگه ای سیلابی که اکثرا توسط یک دریای که از سمت جنوبغرب جریان داشته و مواجه به پُر آب شدن (سیلاب) های ناگهانی است. با عبور از یک پل کوچک که سرک به یک برجستگی بالا میشد، جلگه کابل نمودار گردید که در کناره آن شهر قرار داشت. ما در اینجا با یکتعداد اسپ سوارانی مواجه گردیدیم که با پیشوازی یا بدرقه آنها از طریق دروازه لاهوری، داخل کابل شدیم. اجتماع ناظران با وجودیکه قابل توجه بودند، اما تعداد شان نسبت به پشاور کمتر بود. پس از عبور از دروازه، وارد یک کوچه باریک گردیده و بعدا از طریق بازارهای باز و پوشیده به محل سکونت سلطان محمد رسیدیم که حرمسرای خود را محل مناسبی برای بودوباش ما ساخته بود. ما بطور راحت با داشتن یک باغ و احاطه شده با دیوارهای بلند مقیم شدیم. سلطان محمد همچنان برای ما شام و شیرینی فرستاد. میوه جات شامل گیلان، آلبالو و توت سیاهی بود که بنام ابراهیم خانی یاد شده و بسیار مزه دار بود.